

تحلیل رابطه میان جنگ، امنیت و همیاری مبتنی بر اجماع ارزشی در عرصه بین‌الملل: بررسی موردی جنگ ایران و عراق

دکتر محمدحسن خانی*

علی بغیری**

چکیده

جنگ و امنیت از کلیدی‌ترین مفاهیم مشترک در ادبیات روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک به شمار می‌روند. بررسی نسبت میان این دو همواره یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های پژوهشگران هر دو حوزه مطالعاتی بوده است. کدام جنگ‌ها در عرصه بین‌الملل امنیت‌زا و کدام‌ها امنیت‌زدا هستند؟ این سؤالی است که مقاله حاضر سعی دارد تا با ارائه یک الگو که برگرفته از مفروضات نظریه سازه‌نگاری است، به آن پاسخ دهد. در این مقاله ضمن تجزیه و تحلیل نگرش این نظریه به مسئله "امنیت" و "جنگ"، رابطه این دو در عرصه بین‌الملل در قالب الگویی نوآورانه پرداخته می‌شود. در این الگوی ماتریسی با در نظر گرفتن اجماع ارزشی در منطقه و عرصه بین‌الملل می‌توانیم میزان امنیت‌زایی یا امنیت‌زدایی جنگ را برای هر یک از طرفین به دست آوریم. در پایان، جنگ ایران - عراق به عنوان یک مطالعه موردی برای تبیین کاربرد حالات این الگو مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این مقاله نشان داده می‌شود که رابطه‌ای مستقیم و معنادار میان چگونگی تلقی بازیگران عرصه بین‌المللی از امنیت‌زا یا امنیت‌زدا بودن جنگ‌ها، از جمله جنگ ایران و عراق، با نحوه عکس‌العمل آنها و نیز انتخاب آنها در نحوه همیاری وجود دارد.

واژگان کلیدی

جنگ، امنیت، همیاری، سازه‌نگاری، نظام بین‌الملل.

Email: khani@isu.ac.ir

*. دانشیار روابط بین‌الملل دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

Email: bogheiryali@gmail.com

** . کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

مقدمه

"اگر خواهان صلح هستید، مهبای جنگ گردید" (Ziegler, 1990, p.275).

ادعای وگتیوس در رم باستان برخلاف تصور آرمان‌گرایانه بسیاری از مردم است. این تصور ناشی از معلول دانستن علت است. ولی با تغییر معلول، همچنان علت خود را در چهره‌ای دیگر نمایان می‌سازد و صلح‌خواهی همچنان مغفول می‌ماند. بنابراین به جای تفکر در باب "صلح پایدار" باید با عمیق‌نگری به دنبال مکانیسم‌های کنترل جنگ باشیم. باید توجه داشت که هیچ دولت - ملتی نمی‌تواند خود را کاملاً از جنگ مصون احساس کند (Stern, 2000, p.208) و از طرفی دستیابی به امنیت یکی از دلایل وقوع جنگ بوده است (Douglaerty and Pfaltzgraff, 1990, p.337). بنابراین در صورتی که بتوان هزینه‌ها و ناامنی ناشی از جنگ را بیش از امنیت به دست آمده و مزایای آن در اذهان متجسم ساخت، یکی از مهم‌ترین مکانیسم‌های کنترل جنگ فعال می‌شود و در صورت وجود اجماع قدرتمندی از این ادراک، احتمال وقوع یا گسترش دامنه جنگ، حتی در صورت تمایل طرفین به آن، با دخالت دیگران کاهش می‌یابد. با این حال به نظر می‌رسد نظریه‌های قبلی در باب

معادلات امنیت، که آخرین آنها را می‌توان در پارادایم خردگرایی مشاهده کرد، جوابگوی عصر حاضر نیست. تجربه نیز نشان داده که پذیرش یک پارادایم واحد، همچون واقع‌گرایی مورگنتی، مشارکتی و حتی منطقه‌گرایی، به تنهایی برای همه بازیگران امنیت‌ساز نیست (افتخاری، ۱۳۸۰، صص ۵۱۳-۵۱۲). نه جهان قدیم و نه جهان مدرن ماهیتاً غیر قابل تغییر نبوده و در امتداد هم قابل فهم هستند و لذا هر تحلیلگری از توجه به بستر تاریخی عهد باستان و نیز عنایت به ویژگی‌های دوران مدرن غفلت ورزد، احتمالاً به نوعی یکسونگری مبتلا خواهد شد که وی را از درک و تحلیل صحیح رخدادهای نظام بین‌الملل عاجز خواهد ساخت (Marcuse, 1967, p.6).

بنابراین کار با این نقطه نظر شروع می‌شود که تحلیل‌های تک‌بعدی موجود در پارادایم خردگرایی، حتی برای فهم دنیای نه چندان پیچیده قبل - البته نسبت به دنیای پیچیده زمان حاضر - و پدیده‌های آن، همچون جنگ، ناکافی هستند (Vosquez, 1998). زیرا می‌بینیم که حتی "اسپارتا از ترس قوی‌تر شدن آتن جنگ را آغاز کرد" (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ص ۳۰). از این رو می‌توان نتیجه گرفت که عوامل ذهنی و غیر

عینی حتی در یونان باستان نیز مورد توجه بوده‌اند. دیوید سینگر^۱ با توجه به نقش ادراکات در پدیده جنگ دو عنصر را در شکل‌گیری تصور جنگ مؤثر می‌داند: تصور توانایی دشمن، و تصور قصد دشمن به جنگ (Dougherty and Pfaltzgraff, 1990, p.339)

همان گونه که اشاره شد، این مقاله بر آن است تا بر مبنای نظریه سازه‌نگاری، به عنوان هدف اصلی، به الگویی نوآورانه و تحلیلی در مورد رابطه جنگ و امنیت از منظر سیاست خارجی دست یابد و سپس به انطباق این الگو با جنگ ایران و عراق بپردازد. البته باید توجه داشت که این الگو به تحلیل امنیتی در مرحله آغاز جنگ می‌پردازد. بر این اساس چستی رابطه میان جنگ و امنیت در عرصه بین‌الملل سؤال اصلی این پژوهش خواهد بود. در این راستا تلاش خواهد شد تا چگونگی تأثیرگذاری ارزش‌ها و هنجارها بر امنیت در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز رابطه‌ای میان هنجارها و همیاری مورد بررسی قرار گیرد.

• از آنجا که دوره‌های مختلف جنگ - آغاز، میانه و پایان - با تأثیرات متفاوتی بر امنیت همراه است، این مقاله در

حالی به تحلیل خود می‌پردازد که بسیاری از فاکتورهای تحلیلی آن قابل استفاده برای دوره‌های مختلف جنگ است. با این حال مبنای تحلیل این مقاله به آغاز جنگ بر می‌گردد. جنگ^۲ یک الگوی رفتاری است که در آن خشونت رفتاری سازماندهی شده بین دو یا تعدادی از کارگزاران اجتماعی رخ می‌دهد. این در حالی است که نزدیک‌ترین واژه به جنگ، یعنی منازعه^۳ به مخالفت عملی براساس نیازها، ارزش‌ها و منافع اطلاق می‌شود که رابطه آن نسبت به مفهوم جنگ عام است. بنابراین منازعه برخورد در ابعاد نظامی - فیزیکی و در عین حال ذهنی - روانی را شامل می‌شود. امنیت را نیز به دامنه‌ای از حمایت در مقابل خطر، آسیب‌دیدگی، فقدان و اقدامات جنایی تعریف کرده‌اند. مؤسسه امنیت و روش‌شناسی‌های آزاد^۴، امنیت را به عنوان "نوعی از حمایت در جایی می‌داند که بین دارایی‌ها و تهدیدها انفکاک وجود دارد." بنابراین امنیت نیز در فضای میان‌ذهنی اطراف یک منازعه

بالقوه تعریف می‌شود. لذا ممکن است برخورد نظامی نباشد، ولی بازیگر احساس امنیت نکند. حال باید بررسی شود که چه نوع جنگ‌هایی، اعم از نظامی و غیر نظامی، امنیت بین‌الملل را کمتر و چه جنگ‌هایی بیشتر آن را مورد تهدید قرار می‌دهند. در این تحقیق "جنگ" نقش متغیر مستقل و "امنیت" نقش متغیر وابسته را ایفا می‌کند. متغیر دیگری که در این مقاله نقش واسطه را ایفا می‌کند و بر امنیت بازیگر در عرصه بین‌الملل مؤثر می‌باشد، "همیاری"^۵ است. همیاری به لحاظ لغوی عبارت از اقدام یا وهله‌ای از کار یا عمل جمعی است. همیاری به دو صورت ماهوی و تاکتیکی صورت می‌پذیرد. همیاری ماهوی به همیاری بازیگرانی اطلاق می‌شود که از ارزش‌های یکسان یا شبیه‌تر به یکدیگر برخوردارند و در این راستا به دنبال دستیابی به اجماع ارزشی^۶ هستند، ولی همیاری تاکتیکی به علت ایجاد موقعیت جدید و دفع تهدید مشترک یا حفظ و افزایش نفع مشترک صورت می‌پذیرد. هرچه از همیاری تاکتیکی به ماهوی نزدیک‌تر

شویم، بر میزان ثبات همیاری و امنیت ناشی از آن افزوده می‌شود. برای هموار شدن راه در جهت کشف این الگو بررسی مختصری از نظریه سازه‌انگاری ضرورت دارد. اهمیت تحقیق با وصول به این نتیجه برای ما مشخص می‌شود که علی‌رغم ماهیت امنیت‌زدای جنگ، گاه تحت شرایطی خاص این چالش می‌تواند به فرصت مبدل شود و در جهت امنیت‌سازی در عرصه بین‌الملل پیش رود. مفروضات این مقاله عبارت‌اند از: هرچه همیاری در عرصه خارجی بیشتر باشد، ضریب تأمین امنیت بازیگر بیشتر است و هرچه تطابق بازیگر با عرصه خارجی بیشتر باشد، احتمال همیاری با او بیشتر خواهد بود و هرچه همخوانی بین نظم منطقه‌ای و نظم بین‌المللی بیشتر باشد، امنیت به عنوان یک کل بهتر تأمین می‌گردد.

۱- چارچوب نظری

سازه‌انگاری در کنار رئالیسم و لیبرالیسم یکی از سه پارادایم غالب در روابط بین‌الملل است. عده‌ای همچون انوف^۷، سازه‌انگاری را یک نظریه نمی‌دانند (Kolodziej, 2005, p.259)، بلکه آن را یک "رهیافت"^۸ به حساب می‌آورند که طیف گسترده‌ای از نظریات را در

5. Cooperation
6. Value consensus

7. Onuf
8. Approach

بر می‌گیرد. از آنجا که همه نظریات فرا اثبات‌گرا به لحاظ هستی‌شناسی به ساخت اجتماعی واقعیت و ساختارهای غیرمادی اعتقاد دارند، لذا گاه پست‌مدرن، نظریه انتقادی و سازه‌انگاری متعارف^۹ را با عنوان سازه‌انگاری به کار می‌برند. ولی مبنای تحلیل ما، سازه‌انگاری به معنای خاص آن است. سازه‌انگاران معتقدند که موفق شده‌اند تا پلی میان اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایی ایجاد کنند (Baylis, 2001, p.242). خود سازه‌انگاری متعارف نیز به سه دسته تقسیم می‌شود: سازه‌انگاری ساختاری (سیستمیک) - که تأکید آن بر ساختارهای غیرمادی در عرصه بین‌المللی است، سازه‌انگاری سطح واحد - با تأکید بر ساختارهای غیرمادی در جامعه داخلی است و سازه‌انگاری کل‌گرا - که به ساختارهای غیر مادی داخلی و خارجی توجه می‌کند. از آنجا که این مقاله سعی دارد تا از منظر بین‌المللی رابطه بین امنیت و جنگ را در چارچوب سازه‌انگاری مورد بررسی قرار دهد، بنابراین به سازه‌انگاری ساختاری الکساندر ونت^{۱۰} نزدیک می‌شویم و به توضیح مختصری از این نظریه قناعت می‌کنیم.

سازه‌انگاران برای تبیین واقعیت‌ها هم روش تجربی و هم تفسیری را مورد استفاده قرار می‌دهند. اما هدف رسیدن به فهم است. این امر سازه‌انگاری را از این قدرت بهره‌مند می‌سازد که در عین بهره بردن از مفروضات نظریه انتقادی، نقص‌ها و کاستی‌های آن را در تبیین پدیده‌ها پوشش دهد و با قدرت مناسب برای تبیین به الگوسازی بپردازد. از طرف دیگر شناخت منحصر در ابزار نیست، بلکه می‌توان طبق کشف هابرماس، براساس سه نوع علاقه شناختی به سه منطق دست یافت: منطق نتیجه؛ که بر اساس عقل ابزاری و محاسبه سود و زیان قرار دارد، منطق تناسب (ارتباطی)؛ که با شأن و ماهیت در ارتباط است و منطق استعلایی؛ که بر عقل انتقادی و رهایی‌بخش استوار است. البته تفکیک این سه عقل بدین معنی نیست که در هیچ موضوعی نتوان شاهد حضور ترکیبی از آنها بود. در قسمت بعد ما در تکاپوی یافتن تعریف مشخصی از امنیت و جنگ نخواهیم بود، بلکه بر آنیم تا چگونگی نگاه سازه‌انگاری به این دو مفهوم را شرح دهیم. به عبارت دیگر، نوع نگاه برساخته‌گرایی به این دو مفهوم چگونه است.

9. Conventional constructivism
10. Wendt

۱-۱- مؤلفه‌های سازه‌انگاران امنیت و جنگ

در اینجا ما در تکاپوی یافتن تعریف مشخصی از امنیت و جنگ نیستیم، بلکه سعی بر آن داریم تا چگونگی نگاه برساخته‌گرایان به این دو مفهوم را شرح دهیم. به عبارت دیگر این موضوع را بررسی می‌کنیم که نوع نگاه برساخته‌گرایی به این دو مفهوم چگونه است.

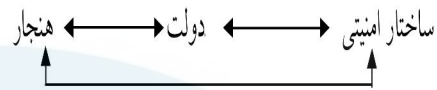
در حال حاضر مفهوم امنیت، توسعه زیادی یافته و با باورهای متافیزیکی آغشته شده است (Der Derian, 2009, p.149). برساخته‌گرایان نیز با فهم این پیچیدگی نگرش جدید به امنیت در قالب مطالعات امنیتی را - که فراتر و در بر گیرنده مطالعات استراتژیک است - مورد پژوهش قرار می‌دهند. برساخته‌گرایی با زمینه‌مند دیدن واقعیت و معرفت، امنیت را نیز در بستر اجتماعی خاص خود تعریف می‌کند (Fawn & Larkins, 1996, p. 261). در حالی که قبل از آن، نگرش امنیت به بعد نظامی معطوف بود و راهکار را در افزایش قدرت نظامی می‌دانستند، این رهیافت امنیت را در بستر اجتماعی - فرهنگی خاص جستجو می‌کند.

افزایش نقش مفاهیمی چون فرهنگ و تمدن از نگاه به امنیت به عنوان یک مفهوم

اجتماعی خبر می‌دهد (Krause, 1999). این مفهوم در چارچوب یک تعامل و کنش و واکنش ذهنی معنی می‌یابد. از این روست که برآیند اجماع جامعه از مسئله امنیت حائز اهمیت است. به علاوه، برخلاف امنیت حداقلی و صرفاً سلبی مورد نظر رئالیست‌های تهاجمی که در آن تنها قدرت سخت و نیروی نظامی مورد توجه است (Kegley, 2007, p. 46)، سازه‌انگاران با غیرمادی دیدن امنیت، عنصر ادراک را نیز دخیل می‌دانند و لذا می‌توانند جنبه‌های ایجابی را نیز مورد توجه قرار دهند (Barash, 2008, p. 7).

با این حال، از نظر سازه‌انگاران ساختاری، مثل ونت، دولت‌ها همچنان مهم‌ترین بازیگران در ساختار آنارشی بین‌المللی هستند و لذا امنیت دولت کماکان در اولویت قرار دارد. از طرفی، از آنجا که بین ساختار و کارگزار رابطه متقابل سازنده^{۱۱} وجود دارد و هنجارها و رفتارها نیز متقابلاً یکدیگر را می‌سازند (Wendt, 1999, pp. 139-190)، می‌توان نتیجه گرفت که بین کارگزاری به نام دولت با ساختار امنیتی برآمده از هنجارها و ارزش‌های اجتماعی نیز این رابطه وجود دارد و هیچ یک بر دیگری از اولویت هستی‌شناختی برخوردار نیست.

11. Mutual constituted



همچنین، به علت وجود رابطه متقابل بازتولیدی بین کارگزار با ساختار و کارگزار با هنجار، تغییر ساختار امنیتی یکباره نخواهد بود. بنابراین در اینجا برخلاف نظریه پردازان انتقادی، فرصتی برای تبیین و دستیابی به یک الگوی امنیتی به وجود می آید و بدین صورت مشکل سایر پست مدرن ها در محک پذیر بودن نظریات تا حدودی مرتفع می گردد (Baylis, 2001, p. 243).

روشن است که ماهیت انگاره های^{۱۲} و بیناذهنی^{۱۳} امنیت در فعل و انفعالی متقابل در بستر هنجاری و ارزش اجتماعی خاص خود به وجود می آید (Baylis, 2002, pp. 242-245) و بنابراین هرگونه تغییر در رفتار کارگزار، ساختار یا هنجار به علت رابطه متقابل سازنده بین آنها، به صورت تدریجی، تغییر سایرین را به همراه می آورد. لذا منظور ما از امنیت در اینجا در قرابت با برداشت سازه انگاران ساختاری از امنیت، تأکید بر خصلت مفهومی بیناذهنی این مفهوم است که در بستر هنجاری و ارزشی خاص خود حاصل می آید و در رابطه متقابل با رفتار دولت قرار دارد. جنگ به عنوان پدیده ای

اجتماعی از نظر و نت در رابطه مستقیم با دولت است که برآیند نگاه جامعه، موقعیت و میزان آن را مشخص می کند.

مروری بر عبارات به کار گرفته شده در قطعنامه های شورای امنیت در توصیف وضعیت جنگی در جنگ ایران و عراق و نیز جنگ کویت، ما را در فهم بهتر این مسئله یاری می کند. استفاده از عبارات و واژگانی همچون وضعیت^{۱۴} (به عنوان مثال در قطعنامه های ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۴۰، ۵۲۲، ۵۱۴، ۴۷۹، ۳۴۸)، حمله^{۱۵} (قطعنامه ۵۲۲)، منازعه^{۱۶} (قطعنامه ۵۹۸، ۶۱۲)، اشغال^{۱۷} (قطعنامه های ۶۶۴، ۶۶۱، ۶۶۰) و جایگاه^{۱۸} (قطعنامه ۶۶۲) بیانگر توصیف هایی متفاوت از رخداد های تقریباً یکسان است که نشان از آن دارد که نوع نگاه به وضعیت جنگی می تواند متفاوت باشد. بنابراین جنگ پدیده ای غیرمادی است که در بستر ذهنی خاص موضوعیت می یابد. اهمیت یافتن تهدیدهای غیرسنتی، مثل تغییر آب و هوای جهانی و تخریب محیط زیست در همین راستا نشان از گسترش معنای تهدید، فراتر از

14. Situation
15. Attack
16. Conflict
17. Invasion
18. Position

12. Ideational
13. Intersubjective

درگیری نظامی - دولتی دارد (Sondermann, 1991, p.228).

همچنین همان طور که نوع تفکر دولت می تواند به ساختار جنگی شکل دهد، تغییر و تحول این تفکر که ناشی از تغییر در هنجارها و ارزش های اجتماعی است، می تواند ساختار جدیدی از جنگ را متصور سازد. به علاوه ساختار نیز می تواند در نوع رفتار کارگزار مؤثر باشد. به همین دلیل از نظر سازه نگاران علت خاتمه جنگ سرد را باید در تغییر نگرش دو ابرقدرت به یکدیگر جستجو کرد. همانند قبل در اینجا نیز روابط متقابل و شبکه ای بین رفتار کارگزار با ساختار و رفتار دولت با هنجارها سبب آن می شود که ساختار جنگ به یکباره تغییر نکند. لذا در صورتی که تعریف از جنگ در دوره ای خاص برابر بود با درگیری نظامی، این تعریف ساختاری خاص برای جنگ به وجود می آورد که تغییر آن به سرعت ممکن نیست. با نگاه به رابطه دو کشور می توان این موضوع را بهتر درک کرد. مثلاً ممکن است که جنگ به معنای درگیری نظامی بین دو دولت خاتمه یافته باشد، ولی همچنان روابط سردی بین آنها حاکم باشد. یعنی همچنان این دو همدیگر را دشمن و خطری برای امنیت خود احساس می کنند.

و در آخر، توجه به نقش فرهنگ در روابط بین الملل از اهمیت ارزش ها و هنجارها نشان دارد (Neumann, 1997, pp.145-165). به عنوان مثال، نارضایتی فرانسه از یکجانبه گرایی امریکا به اندازه شکایت روسیه از این امر سبب ایجاد شکاف و سردی روابط بین آن دو نمی شود. علت این امر آن است که دولت ها هویت متفاوت و در نتیجه منافع متفاوت دارند (Kolodziej, 2005, p.261). لذا دولت هایی که ارزش های آنها نزدیک به هم است، از هویت های نزدیک تر و منافع متشابه تری برخوردارند. بنابراین، حتی دستیابی فرانسه به بمب اتم از دیدگاه امریکا خطری برای امنیت ملی تلقی نمی شود. این درحالی است که شوروی آن را خطری برای امنیت خود به حساب می آورد.

بنابراین جنگ وضعیتی است بیناذهنی که در ارتباط متقابل با رفتار دولت ها قرار دارد و رفتار دولت ها نیز در ارتباط متقابل با هنجارها و ارزش های اجتماعی خاص قرار می گیرد. لذا جنگ معنایی وسیع می یابد. گرچه پیش فرض غالب در اینجا این است که جنگ ایجاد ناامنی می کند، ولی بحث ما در میزان و درجه این ناامنی است. یعنی چه جنگی با ناامنی بیشتر و چه جنگی با ناامنی کمتری همراه است. نکته و مفهوم کلیدی

عناصر این الگو را می‌توان به شکل زیر بیان داشت.

۱-۲- نظم بین‌المللی: این نظم برگرفته‌شده از ساختار اجتماعی خاص بوده و بین رفتار بازیگران و این نظم رابطه به گونه‌ای برقرار است که تغییر در هر یک می‌تواند با تغییر دیگری همراه باشد. این نظم بر ارزش‌های خاصی بنا شده است (تلیس، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲). ارزش‌ها انگاره‌های اجتماعی مورد اجماع هستند که بر رفتار بازیگران و رفتار آنها بر نوع نظم مؤثر است. به علاوه، بین این عناصر رابطه‌ای متقابل برقرار است (Kegley, 2007, p.46) و هیچ یک بر دیگری اولویت ندارد. لذا تغییر یکی بر سایرین مؤثر است. البته خود نظم نیز محدود کننده رفتار است. باید توجه کرد که اکثریت کیفی - نه کمی - در اجماع مشخص‌کننده است. لذا ممکن است با توافق اقلیت قدرتمندتر این اجماع حاصل آید.



با این حال، ممکن است هر یک از بازیگران از ارزش‌هایی متفاوت و لذا اهدافی متفاوت با دیگران برخوردار باشد. ولی وقتی بازیگران در کنار همدیگر قرار می‌گیرند، ارزش‌های اجماعی آنها، نظم را و آن نظم اهدافی را

دیگر در اینجا مفهوم همیاری است. در این راستا بحث اصلی دیگر ما این است که همیاری در جنگ و در نتیجه در میزان امنیت اهمیت و تأثیر شگرفی دارد (تلیس، ۱۳۸۳، صص ۱۵۶-۱۱۱). این امر در کنار فرض دیگری قرار می‌گیرد و آن این است که هر چه سیستم با پذیرش بیشتری از جانب بازیگران همراه باشد، تعادل بیشتر حاصل می‌آید (Dougherty, 1990, p.143) و در نتیجه امنیت کمتر به خطر می‌افتد. نتیجه این فرآیند این است که هر چه این ناامنی در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای بیشتر باشد، تأثیر منفی بیشتری بر امنیت بازیگران شرکت‌کننده در جنگ وارد می‌آید.

باید توجه داشت که گرچه دولت‌ها نقش فوق‌العاده مهمی را در این راستا ایفا می‌کنند، اما با این همه، منظور ما از بازیگر تنها صرف دولت نیست و نهادهای بازیگران غیردولتی نیز به ایفای نقش می‌پردازند. به علاوه دولت ماهیتی انگاره‌ای دارد، لذا می‌توان آن را برآیند اجماع - به همان تعریف قبل - اجتماعی خاص دانست.

۲- الگوی جنگ - امنیت در عرصه بین‌الملل

این الگو قالبی است که محتوای آن را مفروضات سازه‌انگارانه تشکیل می‌دهد.

دنبال خواهد کرد که شاید با اهداف تک‌تک آنها همخوان نباشد، اما می‌توان گفت که برآیندی از توافق آنها را شامل می‌شود. مهم‌ترین هدف این نظم حفظ ارزش‌های شکل‌دهنده خود برای بقاء است. لذا طبیعی است که در مقابل هر نوع تغییر واکنش نشان خواهد داد.

کارگزاران همه بازیگران ایفاکننده نقش در عرصه بین‌الملل هستند که ممکن است بازیگران منطقه وقوع جنگ را نیز در برگیرند. برآیند اجماع آنها از ارزش‌ها شکل‌دهنده نظم بین‌الملل است و ترویج ارزش‌های خودی و مانع‌تراشی در راه ارزش‌های رقیب از جمله وظایف پانزده‌گانه ابرقدرت‌ها از نظر جانسون^{۱۹} است (برچر، ۱۳۸۲، ص ۱۸۸). نکته دیگر آن است که بازیگران قوی‌تر - قدرت به معنای بیناذهنی آن - نقش بیشتری در امنیت بین‌الملل ایفا می‌کنند. رضایت اجماعی این بازیگران از نظم موجود سبب حفظ آن خواهد شد. با توجه به عنصر رضایت دو دسته بازیگران حاصل می‌آیند: بازیگران راضی که نظم فعلی در نتیجه رضایت آنها تمایل به بقا دارد. بازیگران ناراضی که یا به علت دارا بودن ارزش‌هایی متفاوت از نظم موجود و یا به

علت عدم وصول به اهداف خود، به عنصر رضایت دست نیافته‌اند، لذا بیش از سایرین خواهان تغییر این نظم هستند. هرچه قدرت - به معنای بیناذهنی - آنها بیشتر باشد، تأثیر آنها بر دگرگونی بیشتر خواهد بود. حال، در صورتی که جنگ و شروع‌کننده آن از هماهنگی بیشتری با نظم بین‌الملل برخوردار باشد، یعنی در راستای ارزش‌های این نظم و در نتیجه اهداف آن باشد، حمایت بیشتری را در سطح بازیگران بین‌الملل کسب خواهد کرد. لذا ناامنی کمتری در عرصه بین‌الملل حاصل می‌آید؛ هرچند که صرف وقوع جنگ بهانه‌ای است برای بازیگران ناراضی در جهت تغییر و انتقاد از نظم موجود.

۲-۲- نظم منطقه‌ای: تعاریف مختلفی از منطقه در قالب‌های مختلف جغرافیایی، تجاری، توریستی صورت پذیرفته است. همچنین منطقه‌گرایی به عنوان یک فرآیند سیاسی مورد توجه قرار دارد که در آن کشورها به منظور افزایش همکاری منطقه‌ای در قالب قراردادهایی به ایجاد قواعد و نهادهای مناسب جهت صیانت و تقویت منافع مشترک اقدام می‌نمایند. با این حال، این مفهوم مستلزم ایجاد حس مشترکی در میان کارگزاران منطقه‌ای برای این منظور است. این امر در برخی از مناطق، همچون

اروپا و آسیای جنوب شرقی، صورت پذیرفته است. با این حال بسیاری از مناطق، همچون خاورمیانه، فاقد این گرایش سیاسی هستند. لذا منظور ما در اینجا از نظم منطقه‌ای منطقه‌گرایی نیست، بلکه هدف ما توجه به هنجارها و انگاره‌های اجتماعی است که در مناطق جغرافیایی مختلف حضور دارند. ایجاد این نظم تحت تأثیر هنجارهایی قرار می‌گیرد که از اجماع در میان جوامع کارگزاران منطقه برخوردار است. در این مقاله منطقه محل جغرافیایی خاصی، با ویژگی‌های بالاست که جنگ در آن به وقوع پیوسته. به عنوان مثال، خاورمیانه و خلیج فارس که در آن جنگ اول و دوم خلیج به وقوع پیوست و تبعات این جنگ‌ها کشورهای درون این مناطق را بیش از سایر بازیگران تحت تأثیر قرار داد.

توضیحات این بخش مانند توضیحات بخش قبلی است، اما به جای واژه "بین‌الملل" واژه "منطقه" قرار می‌گیرد. در اینجا نیز اهداف و کارگزاران منطقه‌ای از عوامل تعیین‌کننده هستند. ممکن است کارگزاران منطقه‌ای بازیگرانی مؤثر در ایفای نقش در عرصه بین‌الملل باشند. در صورت عدم همخوانی نظم منطقه‌ای با نظم بین‌المللی، بازیگران راضی از نظم منطقه‌ای

نمی‌توانند از نظم بین‌الملل راضی باشند، ولی در صورت وجود همخوانی، بیشترین هماهنگی حاصل می‌آید. در نتیجه وقوع جنگ در این منطقه، به علت همیاری در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، با تلاش بیشتری برای کاهش ناامنی از ناحیه بین‌الملل همراه خواهد بود. همچنین در صورت وجود این همخوانی این دو نظم مورد رضایت بازیگران ناراضی در منطقه نخواهد بود. به علاوه، در صورت وجود این همخوانی و در صورتی که جنگ در راستای این دو نظم قرار داشته باشد، بازیگران ناراضی برای تغییر نظم موجود تلاش بیشتری در جهت ناامن‌سازی صورت خواهند داد. هرچه نظم بین‌الملل و نظم منطقه‌ای با هم همسازتر باشند، جنگی که در راستای این دو نظم باشد، با همیاری بیشتر و ناامنی کمتر در سطح منطقه‌ای و جهانی همراه است، ولی در صورت عدم همسازی شاهد حالات مختلفی خواهیم بود. در صورت عدم همخوانی، احتمال بیشتری وجود دارد تا این بازیگران برای مقابله با نظم منطقه‌ای، نظم بین‌المللی را بر آن مرجح دانند. همچنین در این صورت، اگر بازیگران ناراضی موافق نظم بین‌الملل باشند، از جنگ همساز با نظم بین‌الملل در جهت تغییر نظم منطقه‌ای

حمایت خواهند کرد. لذا احتمال وقوع ناامنی در منطقه افزایش خواهد یافت. همچنین بازیگران ناراضی و مخالف نظم بین‌الملل، در قبال جنگ همساز با نظم بین‌الملل با توجه به تحلیل سود و زیان به حمایت از این جنگ یا مخالفت با آن خواهند پرداخت. ولی در صورتی که جنگ در راستای نظم بین‌الملل نباشد، بازیگران ناراضی و مخالف نظم بین‌الملل به احتمال فراوان از آن حمایت خواهند کرد و لذا در جهت ناامن‌تر کردن فضای منطقه و جهان قدم خواهند داشت.

۲-۳- جایگاه منطقه در عرصه بین‌المللی: هرچه اهمیت منطقه، چه از لحاظ مادی یا معنوی، در عرصه بین‌الملل بیشتر باشد، وقوع جنگ با حساسیت بیشتری همراه خواهد بود. در صورتی که جنگ در راستای نظم بین‌الملل باشد، بیشتر مورد حمایت قرار خواهد گرفت و در غیر این صورت تلاش جهت خاتمه دادن به آن بیشتر خواهد شد. به عبارت دیگر، رسیدن به امنیت در گرو موفقیت در جنگ به نفع کسی است که در راستای نظم قرار دارد و همیاری در این راستا صورت خواهد گرفت.

۲-۴- بازیگر مهاجم: هرچه میزان تطابق مهاجم با نظم بین‌المللی و منطقه‌ای بیشتر باشد، همیاری بیشتری را در این

سطوح جذب می‌کند. میزان این تناسب دامن‌های از تناسب تاکتیکی - یعنی حمایت از آن به علت رسیدن به هدفی یا کاهش ضرر نه برای تقویت آن - تا تناسب ارزشی و هویتی را در بر می‌گیرد. لذا با توجه به نقش هویت در مطالعات امنیتی (Buzan, 2007, pp.26-29)، تلاش کمتری در جهت سلب امنیت او در سطح بین‌المللی صورت خواهد پذیرفت. هرچه مهاجم از منابع مادی و معنوی بیشتری در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای برخوردار باشد، نقش بیشتری برای او در تأمین امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای از جانب سایرین متصور می‌شود (Bain, 2006, pp.71-89). لذا او می‌تواند در یک جنگ سازگار با ارزش‌ها و اهداف نظام بین‌الملل و منطقه، حمایت بیشتر و از این حیث امنیت بیشتری را برای خود کسب کند. در صورت عدم مقبولیت جایگاه بازیگر در عرصه بین‌الملل یا منطقه یا هر دو، همیاری کمتری با او صورت می‌گیرد و از این حیث، امنیت خود را بیشتر مورد خطر قرار می‌دهد. در صورتی که جنگ پی‌گرفته شده از جانب مهاجم با نظم بین‌الملل یا منطقه یا هر دو هم‌سازتر باشد، از انگیزه و تلاش او برای پیروزی در جنگ حمایت بیشتری به عمل خواهد آمد. از این جهت امنیت بیشتری برای

او متضمن است. ولی در صورتی که جنگ پی گرفته شده توسط مهاجم با نظم بین الملل یا منطقه یا هر دو همساز نباشد، تلاش بیشتری از طرف موافقان نظم موجود، که در موقعیت سلطه به سر می‌برند، در جهت تحمیل شکست بر آن صورت خواهد گرفت. در اینجا بسته به میزان قدرت سخت و نرم او و کشش او برای پیروزی در جنگ، امنیت بین الملل و منطقه و امنیت خود او در دامنه متغیری قرار می‌گیرد.

۲-۵- بازیگر مورد تهاجم: به مانند قبل در اینجا نیز میزان تطابق با نظم بین المللی، منطقه‌ای یا هر دو، جایگاه بازیگر در این دو نظم و میزان انگیزه و تلاش او در جنگ حائز اهمیت است.

۲-۶- نوع جنگ: در صورتی که طرفین درگیر در جنگ در سطح منطقه‌ای معنی یابند، میزان تأثیرگذاری این جنگ بر امنیت بین الملل کمتر خواهد بود. ولی در صورتی که یکی یا هر دو طرف درگیر در فراتر از سطح منطقه‌ای معنی یابند، علاوه بر تأثیرگذاری بیشتر بر امنیت منطقه، میزان تأثیرگذاری جنگ بر نظم بین الملل بیشتر خواهد بود. لذا حساسیت جامعه بین الملل به این جنگ اندک نخواهد بود. با توجه به متغیرهای: بازیگر مهاجم و بازیگر کشور مورد

تهاجم قرار گرفته، بین المللی و منطقه‌ای بودن، موافق نظم بین المللی و مخالف نظم بین المللی، موافق با نظم منطقه‌ای و یا مخالف نظم منطقه‌ای، حالات زیر قابل تصور است:

(A) مهاجم: بازیگر بین المللی موافق نظم بین المللی و موافق نظم منطقه‌ای
بیشترین همیاری با مهاجم

(B) مهاجم: بازیگر بین المللی موافق نظم بین المللی و مخالف نظم منطقه‌ای

همیاری بین المللی با مهاجم و مخالفت منطقه‌ای

(C) مهاجم: بازیگر بین المللی مخالف نظم بین المللی و موافق نظم منطقه‌ای
همیاری منطقه‌ای با مهاجم و مخالفت بین المللی

(D) مهاجم: بازیگر بین المللی مخالف نظم بین المللی و مخالف نظم منطقه‌ای
کمترین همیاری با مهاجم

(A') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر بین المللی موافق نظم بین المللی و موافق نظم منطقه‌ای
بیشترین همیاری با بازیگر مورد تهاجم قرار گرفته

(B') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر بین‌المللی موافق نظم بین‌المللی و مخالف نظم منطقه‌ای	(H) مهاجم: بازیگر منطقه‌ای مخالف نظم بین‌المللی و مخالف نظم منطقه‌ای
کمترین همیاری با مهاجم	کمترین همیاری با مهاجم
همیاری بین‌المللی با بازیگر مورد تهاجم	(E') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر منطقه‌ای موافق نظم بین‌المللی و موافق نظم منطقه‌ای
قرار گرفته و مخالفت منطقه‌ای	بیشترین همیاری با کشور مورد تهاجم
(C') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر بین‌المللی مخالف نظم بین‌المللی و موافق نظم منطقه‌ای	قرار گرفته
همیاری منطقه‌ای با کشور مورد تهاجم	(F') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر منطقه‌ای موافق نظم بین‌المللی و مخالف نظم منطقه‌ای
قرار گرفته و موافقت بین‌المللی	همیاری بین‌المللی با کشور مورد تهاجم
(D') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر بین‌المللی مخالف نظم بین‌المللی و مخالف نظم منطقه‌ای	قرار گرفته و مخالفت منطقه‌ای
کمترین همیاری با بازیگر مورد تهاجم	(G') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر منطقه‌ای مخالف نظم بین‌المللی و موافق نظم منطقه‌ای
قرار گرفته	نظم منطقه‌ای
(E) مهاجم: بازیگر منطقه‌ای موافق نظم بین‌المللی و موافق نظم منطقه‌ای	همیاری منطقه‌ای با کشور مورد تهاجم
بیشترین همیاری با مهاجم	قرار گرفته و مخالفت بین‌المللی
(F) مهاجم: بازیگر منطقه‌ای موافق نظم بین‌المللی و مخالف نظم منطقه‌ای	(H') مورد تهاجم قرار گرفته: بازیگر منطقه‌ای مخالف نظم بین‌المللی و مخالف نظم منطقه‌ای
همیاری بین‌المللی با مهاجم و مخالفت منطقه‌ای	کمترین همیاری با کشور مورد تهاجم
منطقه‌ای	قرار گرفته
(G) مهاجم: بازیگر منطقه‌ای مخالف نظم بین‌المللی و موافق نظم منطقه‌ای	بر اساس آنچه گفته شد، حال با ماتریسی روبه‌رو هستیم که ۶۴ حالت زیر را در خود جای داده است:
همیاری منطقه‌ای با کشور مورد تهاجم	
قرار گرفته و مخالفت بین‌المللی	

کشور در جنگ با ایران در قالب حمله‌کننده منطقه‌ای نه چندان موافق با نظم بین‌المللی و آشکارا مخالف نظم منطقه‌ای (f) قابل ترسیم است. باید خاطر نشان کرد که حروف کوچک صرفاً وجود حالت ابهام را نشان می‌دهد و برای اینکه روشن شود، ابهام در نظم منطقه‌ای وجود دارد یا در مواجهه با نظم بین‌الملل، شرح این تفاوت ضروری است.

* در این ماتریس ما به جنگ بین دو بازیگر توجه کرده‌ایم، نه جنگ‌های چندجانبه که چند بازیگر یا چند گروه در آنها حضور دارند.

* به علاوه باید خاطر نشان کرد که بازیگرانی با هنجارهای مشابه هرگز از گرایش‌های ذاتی برای جنگ برخوردار نیستند. به عنوان مثال لیبرال دموکراسی‌هایی چون آمریکا و انگلیس هرگز منازعه خود را به سطح جنگ نظامی نمی‌رسانند و حتی دستگیری جاسوسان آمریکایی در فرانسه مانع از افزایش تنش بین این دو به سطحی می‌شود که به عنوان مثال ایران و آمریکا رخ داد، به طوری که مسئولان سیاسی فرانسه، علی‌رغم گرایشات آنها در استقلال اروپا از آمریکا و مخالفت با دیدگاه فراآتلانتیک‌گرایی انگلیس در شراکت دادن

	A'	B'	C'	D'	E'	F'	G'	H'
A	AA'	AB'	AC'	AD'	AE'	AF'	AG'	AH'
B	BA'	BB'	BC'	BD'	BE'	BF'	BG'	BH'
C	CA'	CB'	CC'	CD'	CE'	CF'	CG'	CH'
D	DA'	DB'	DC'	DD'	DE'	DF'	DG'	DH'
E	EA'	EB'	EC'	ED'	EE'	EF'	EG'	EH'
F	FA'	FB'	FC'	FD'	FE'	FF'	FG'	FH'
G	GA'	GB'	GC'	GD'	GE'	GF'	GG'	GH'
H	HA'	HB'	HC'	HD'	HE'	HF'	HG'	HH'

* احتمال نبرد میان دو بازیگری که سطح همیاری با آنها در عرصه خارجی برابر یا نزدیک به یکدیگر باشد، بسیار پایین است. مثلاً احتمال AA' تقریباً صفر است. این نقاط در جدول با رنگ خاکستری مشخص شده‌اند.

* در صورت نبرد دو بازیگر که هر دو قدرت بین‌المللی هستند، احتمال تبدیل شدن جنگ به جنگ جهانی - منظور جنگی که طرفین در سطح بین‌المللی تعریف شده‌اند و تأثیرات آن بر امنیت کل جهان چشمگیر است - زیاد است. مثلاً این احتمال برای AD' از سایر حالات بیشتر است.

* در صورت وجود شرایط مبهمی که به آسانی نتوان بازیگر را در زمره تقسیم‌بندی‌های موجود قرار داد، ولی به راحتی نیز نمی‌توان او را از تقسیم‌بندی فارغ ساخت، به جای حروف بزرگ از حروف کوچک استفاده می‌شود. به عنوان مثال به روشنی، شرایط عراق در حمله به کویت در قالب حمله‌کننده منطقه‌ای مخالف نظم بین‌الملل و مخالف نظم منطقه‌ای (H) جای داشت. این در حالی است که در شرایط این

امریکا به معادلات سیاستگذاری در اروپا، سطح تنش ناشی از این حادثه را به عنوان یک وضعیت^{۲۰} یاد نمودند. به همین دلیل بابست^{۲۱} نتیجه گیری می کند که دموکراسی ها اگر نه هرگز، بلکه بسیار به ندرت به جنگ با یکدیگر می روند (Bruce Bueno de Mesquita, 2006: pp.637-643). البته تحلیل این موضوع در جدول را باید به صورت ضمنی جستجو نمود. به عبارت دیگر نمی توان مستقیماً به این مسئله پی برد، مگر آنکه آن را در میزان همیاری منطقه ای و جهانی با بازیگر و چرایی این همیاری جستجو نمود. به عنوان مثال در صورتی که هنجار جهانی لیبرال دموکراسی باشد و غلبه هنجارهای سوسیالیستی در منطقه حضور داشته باشد، اگر بازیگر با نظم جهانی انطباق داشت، ولی با نظم منطقه ای انطباق نداشت، به عنوان مثال در وضعیت B قرار داشت، مشخص می شود که علت همیاری جهانی بیشتر با او در هنجارهای او جای دارد. بنابراین، این ماتریس به طور ضمنی قادر است تا هویت کارگزاران را در ورای توضیحات خاصی که در بیان نظم بین المللی و منطقه ای صورت می پذیرد، آشکار سازد.

۳- تحلیل رابطه جنگ و امنیت در مورد جنگ ایران - عراق با استفاده از این الگو

۳-۱- وضعیت نظم دوقطبی در آستانه آغاز جنگ

امنیت جهانی در ابتدای حمله عراق به ایران (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) تابع فضای دوقطبی بود. در این زمان با پایان یافتن دوران تنش زدایی جنگ سرد جدید از چهارم ژانویه همان سال با اعلان کارتر رسماً آغاز گردیده بود (یانگ، ۱۳۸۴، صص. ۸۹-۹۰). بنابراین منطق رقابت بار دیگر در فضای بین الملل دامن افکنده بود. با این تفاوت نسبت به دوران اوج جنگ سرد اول که پس از بحران موشکی کوبا دو ابرقدرت به خوبی از خطر مقابله مستقیم با یکدیگر و ضرورت کنترل تصاعد واقف گردیده بودند. گرچه درگیری های رودزیا در فضای دوقطبی معنی دار بود، ولی مهم ترین عامل تأثیرگذار بر فضای بین الملل در این دوران از حمله شوروی به افغانستان نشئت می گرفت. در این دوران شاهد افزایش بی ثباتی در بلوک شرق، همانند افزایش اعتراضات کارگری در لهستان هستیم (Grenville, 1994, p.799). و به نحوی برتری ارزش های امریکا خود را در وقایعی همچون تحریم بازی های المپیک

20. Situation

21. Babst

مسکو نمایان ساخته بود. بنابراین رقابتی تحت عقلانیت ناشی از بازدارندگی در حال شکل‌گیری بود که به سوی ایجاد دوقطبی نامتوازن و پذیرش با اکراه آن از جانب شرق گام می‌نهاد. در این رقابت روزبه‌روز از برتری ارزش‌های کمونیستی، حتی در سرزمین‌های تحت حاکمیت شوروی به نفع لیبرال دموکراسی غرب کاسته می‌شد. البته هرچند با اعتراضاتی در بلوک شرق علیه ارزش‌های کمونیستی مواجه هستیم، اما در جهان سوم، کشورهای امریکای لاتین و برخی از آفریقایی‌ها، همچون رودزیا، شاهد افزایش گرایش به فعالیت‌های ضد دولتی هستیم. اما گروندگان به کمونیسم در حالی به آن ملحق می‌شدند که جامعه شوروی و تمام سرزمین‌های تحت نفوذ او در حال روی آوردن به ارزش‌های غربی بودند. گروندگان بیشتر در زمره جوامع نه‌چندان قدرتمند مخالف دولت و موافق با نظم کمونیستی در عرصه بین‌الملل بودند. در حالی که جدانشوندگان از این ارزش‌ها در زمره جوامع تأثیرگذارتر در عرصه بین‌الملل بودند که به نحوی بهتر بر عقلانیت بازدارندگی واقف بودند. عقلانیتی که اتخاذ چنین تصمیمی را توجیه می‌ساخت. از طرفی، هرچند در دوران تنش‌زدایی هدف هر دو قدرت در حفظ نظم دوقطبی، به عنوان مثال در آغاز گفتگوهای سالت و دستور نیکسون به خروج نیروهایش

از ویتنام، نمایان می‌گشت، اما اهداف بین‌الملل در این دوره در رقابت غیرمستقیم و تا جای ممکن غیرنظامی برای کنار زدن نهایی ابرقدرت دیگر با استفاده از تمام امکانات بلوک خود، به ویژه با روی کار آمدن ریگان و ابتکار دفاع استراتژیک، نمایان می‌گشت. اما جنبش عدم تعهد را می‌توان به عنوان مهم‌ترین مدعی در مخالفت با نظم دوقطبی در نظر گرفت، هرچند که عملاً آنها نیز در مواقع مختلف، به عنوان مثال یاری شوروی به مصر در جنگ اعراب با اسرائیل، ناچار به یاری گرفتن از یک قطب بودند. هرچند که در میان جوامع گرایش‌هایی در خارج از نظم موجود وجود داشت، ولی در برابند کلی منطق برخاسته از عقل ابزاری در این دوره، دو منطق دیگر مد نظر هابرماس را تحت سیطره خود قرار داده بود. به همین دلیل نارضایتی‌ها چندان از موفقیت عملی برخوردار نبود.

۳-۲- توازن منطقه‌ای مبتنی بر ثبات هژمونیک در آغاز دهه هشتاد

در نظم خاورمیانه و خلیج فارس اغلب، دولت‌ها سعی داشتند تا با استفاده از تئوری ثبات هژمونیک توازن قوا را ایجاد نمایند (Litwalk, 1988, p.138). جنگ اول اعراب و اسرائیل (۱۹۴۸-۴۹) اعراب را به سمت

اتخاذ مواضع بسیار ضد غربی و اسرائیل را به شدت به امریکا نزدیک ساخته بود. در ۱۹۵۶ با کودتای افسران عرب و ملی شدن کانال سوئز از نفوذ سنتی انگلیس در منطقه کاسته شد و سوریه و مصر به سمت شرق و ترکیه، عراق و اردن را به بلوک غرب نزدیک ساخت. این امر در بحران جنگی سوریه - ترکیه (اکتبر ۱۹۵۷) بارز بود. با کودتای ۱۹۶۷ عراق از غرب به بلوک شرق پیوست. حضور اعراب در بلوک شرق در جنگ شش روزه به اوج خود رسید و تا پایان جنگ کیپور (اکتبر ۱۹۷۳) و تحریم نفتی امریکا ادامه داشت. بنابراین با نگاه به جنگ‌های به وقوع پیوسته در خاورمیانه و تلاش تقریباً همه کشورهای منطقه برای دستیابی به سلاح اتمی (Barnaby, 1989) می‌توان به چیرگی دیدگاه رئالیسم در این منطقه پی‌برد (Jawad, 1997, p.97). اما بعد از این زمان، رویکرد رئالیسم کلاسیک به شدت خود را در قالب جدایی اعراب از یکدیگر نمایان ساخت. مصر، اردن و عربستان به امریکا و سوریه، لیبی، یمن جنوبی، الجزایر در مقابل آنها در بلوک شرق باقی ماندند (Taylor, 1983, p.74). این تغییر موضع بیش از آنکه در نتیجه تغییرات به وقوع پیوسته در قدرت یافتن یا ضعیف شدن یک بلوک باشد، تحت

تأثیر رقابت بین بازیگران منطقه‌ای بود که بعد از شکست در دست گرفتن هدایت منطقه به استفاده از تئوری ثبات هژمونیک برای حفظ توازن منطقه روی آوردند. ارزش‌های سیاسی در کشورهای عربی تحت تأثیر حکومت‌های اقتدارگرایی قرار دارد که تصمیمات را در پشت درهای بسته اتخاذ می‌کنند (Owen, 1992, p.42).

لذا تأثیرگذاری اکثریت مسلمان این منطقه در سیاست در قالب ناسیونالیست بی تفاوت نسبت به سیاست داخلی و نسبتاً شدید به سلطه خارجی قرار دارد. این سنت در کشورهای دموکراتیک‌تر، همچون ترکیه تحت تسلط نظامیان نیز دیده می‌شود. بنابراین اجماع بین‌الاذهانی شکل دهنده سیاست در منطقه را باید در نخبگان سیاسی در حالی جست که اغلب به استفاده از ناسیونالیسم برای ایجاد امنیت روی آورده‌اند. می‌توان گفت که حفظ بقاء، دستیابی به امنیت حداقلی، نبود جنگ، و حفظ ثبات منافع بود که این بازیگران به دنبال آن بودند. منطق هزینه - فایده در اولویت قرار دارد و عقل ارتباطی و منطق تناسب تحت‌الشعاع این منطق قرار می‌گیرد. اغلب دولت‌های منطقه در حالی با ساختار بین‌الملل کنار آمده‌اند که ارزش‌های این

۳-۴- مهاجم نامطمئن

از آنجا که عراق در بلوک شرق جای می‌گرفت، می‌توان آن را تا حدی با نظم بین‌الملل متناسب دانست. قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه اغلب در صورت وقوع برخی حوادث، همچون منازعه عراق - ایران، به استمداد از نظم بین‌الملل بر می‌آیند و اغلب نگرشی درونی و نه سیستمی یا بیرونی داشته و دارند (Ismael, 1988, p.11). وقوع انقلاب و قطع رابطه سیاسی با آمریکا که با نزدیک شدن عراق به آمریکا همراه بود، در این چارچوب قابل تأمل و معنادار است (ولایتی، ۱۳۷۶، ص ۴۲). همچنین سیستم دیکتاتوری حاکم بر عراق با ارزش‌های کمونیستی و یا لیبرال هم‌خوان نبود. لذا عراق نیز از اعتماد کافی برای هیچ کدام از دو قطب ایجادکننده نظم بین‌الملل برخوردار نبود. بر این اساس، آمریکا و شوروی در ابتدا سعی بر آن داشتند تا چهره‌ای بی‌طرفانه از خود نشان دهند، اما در برآورد کلی حمایت از عراق نه برای تسلط او بر ایران بلکه برای جلوگیری از نفوذ انقلاب را مرجح دانستند (زمانی، ۱۳۸۰، صص ۶۷-۳۳). اما تلاش عراق برای کسب موقعیت برتر در نتیجه این جنگ، و بی‌اعتمادی به صدام در نگاه سایر کشورهای منطقه تهاجم عراق را در چارچوب توازن قوا در منطقه قرار نمی‌دهد (Tripp, 1984, p.21)، در نهایت برای منطقه گزینه

ساختار برای آنها چالش‌زاست، لذا جوامع آنها با نظم مغایر با ناسیونالیسم و ارزش‌های آن چندان مطابق نیستند (Rough, 2006, pp.9-23). مدرنیته در این جوامع موفق نبوده است و رژیم‌های موجود ترکیبی از مدرنیته با فرهنگ و آداب مذهبی را منعکس می‌نمایند (Gerner, 2000, p.319). عراق، عربستان و ایران قدرت‌های اصلی منطقه در برقراری توازن قوا بودند. این به معنای تأیید این نظم از جانب آنها نبود، زیرا هر کدام دستیابی به قدرت برتر را خواستار بود، ولی دخالت قدرت‌های بین‌المللی مانع از این امر شده است. لذا نه موافقت و نه مخالفت کامل وجود نداشت.

۳-۳- اهمیت حیاتی منطقه در نظام بین‌الملل

منطقه دارای جایگاه بالا و مهمی به ویژه در تأمین انرژی، در معادلات جهانی بوده و هست (Ismael, 1988, p.3). لذا نظم بین‌الملل از حساسیت زیادی نسبت به حوادث این منطقه برخوردار است. آنها نمی‌توانستند نسبت به عواقبی همچون کاهش تولید، از ۲۷۸.۸ تولید اپک در سال ۱۹۸۰ به ۱۱۲ میلیون بشکه (Cordesman, 1988, p.17)، یا تسلط دولتی غیرقابل اعتماد بر منطقه در نتیجه جنگ بی‌تفاوت باشند.

حمایت محدود از عراق و عدم تسلط عراق بر منطقه راه بینابین و مطلوبی به نظر می‌رسید (درودیان، ۱۳۸۳، ص. ۱۶). دلایل حمله عراق به ایران را می‌توان با دو انگیزه دستیابی به سمت منافع مادی همچون چاه‌های نفت ایران در چارچوب عقل ابزاری، و نیز مبارزه با نفوذ اندیشه‌های انقلابی در پرتو منطق تناسب و تلاش برای دستیابی به اعتبار در جهان عرب از راه مبارزه با انقلاب چارچوب‌شکن شیعی را در پرتو عقل ارتباطی معنی نمود. نگاهی به مواضع و سخنان رهبران عراق در آستانه شروع جنگ حاکی از آن است که انگیزه دولت عراق برای پیروزی در این جنگ بالا بود و به همین دلیل در شروع جنگ خود را در شرایط برتر در بازی با حاصل جمع صفر قلمداد می‌کرد (اردستانی، ۱۳۷۸، ص ۱۹). ولی به دلایل ذکرشده صدام نمی‌توانست حمایت کامل جامعه داخلی و نظم بین‌الملل را به خود معطوف سازد. لذا در حالی انگیزه او نامحدود بود که انگیزه حامیان او شدیداً مشروط و مقید بود.

۳-۵- بازیگر مورد تهاجم قرار گرفته؛ ایران انقلابی

کشور ایران که به تازگی تبوتاب یک انقلاب تمام‌عیار را تجربه کرده بود، به دنبال استقرار نظم جدید در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بود. از این رو خواهان و مروج

ارزش‌های جدیدی بود که به ساختارشکنی در نظم منطقه‌ای و بین‌المللی می‌انجامید. لذا منطق آن با هیچ کدام از دو نظم تطابق نداشت. منافع این کشور به شدت تحت تسلط ناشی از منطق تناسب به وجود آورنده جمهوری اسلامی - شیعی قرار داشت و به علت جوانی انقلاب رابطه بسیار نزدیکی بین اجماع بین‌الذهانی جامعه و اتخاذ سیاست دیده می‌شد. لذا علی‌رغم کمبود ابزارهای مادی، ضعف مدیریتی به علت بی‌تجربگی و ضعف در ارتباط با سایر بازیگران، انگیزه این کشور برای دفاع از خود و حتی صدور انقلاب از طریق آن با پشتوانه محکمی از طرف جامعه داخلی همراه بود. عدم توانایی دولت‌های کوچک در حفظ امنیت خود به طور مستقل، دخالت مستقیم قدرت‌های اصلی بین‌المللی، رقابت تسلیحاتی با هزینه نفت، رقابت محافظه‌کارانه میان ایران، عربستان و عراق برای به دست آوردن جایگاه برتر توازن قوا، اهمیت بسیار زیاد ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک منطقه برای نظم بین‌الملل همگی از ویژگی‌های اساسی سیستم امنیت منطقه‌ای در ظرف زمانی و مکانی شروع جنگ ایران و عراق بود (Sick, 2002, p.110).

همسازی عراق با نظام بین‌الملل دوقطبی در عین گرایش آن به بلوک شرق بدین معنا بود که بغداد در صورت نیاز این فرصت و امکان را داشت تا از همیاری و حمایت بلوک غرب نیز بهره ببرد. با این همه به دلایل متعدد از جمله شخصیت صدام به عنوان رهبر بازیگر مهاجم، وضعیت او در نظام بین‌الملل چندان امیدوارکننده نمی‌نمود. از نقطه نظر نظم منطقه‌ای نیز جاه‌طلبی صدام چندان با توازن قوا در منطقه سازگار نبود. ولی بیش از هر چیز دیگر علت همیاری بازیگران منطقه‌ای با مهاجم نامطمئن را باید در کشور مورد تهاجم قرار گرفته یعنی ایران جستجو کرد. ایران انقلابی با خود ارزش‌هایی را آورده بود که نه با ساختارهای سلطنتی و غیردموکراتیک حاکم بر دولت‌های منطقه و نه با توازن قوای مبتنی بر ثبات هژمونیک و در نتیجه نظام بین‌الملل سازگاری نداشته و در تعارض کامل بود. بنابراین هم منطقه و هم نظم بین‌الملل حمایت از عراق برای جلوگیری از نفوذ به ویژه ارزشی ایران به شرط کنترل عراق و عدم دستیابی آن به موقعیت برتر را مرجح دانست. بنابراین در تبیین جنگ ایران و عراق بر اساس الگوی مورد بحث این مقاله، عراق را می‌توان در شرایط (f) و ایران را در قالب (G')

و در نتیجه مدل جنگ را به صورت (f G')

نمایش داد.

فرجام

در این مقاله سعی شد تا براساس مفروضات نظریه سازه‌انگاری، به صورتی نوآورانه به ارائه الگویی معنادار و نسبتاً جامع برای تبیین رابطه بین جنگ و امنیت در عرصه روابط بین‌الملل دست یابیم. در این الگو با داشتن اطلاع از اجماع ارزشی در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای می‌توان به میزان امنیت‌زایی جنگ برای طرفین منازعه و میزان امنیت‌زایی جنگ بر منطقه و بین‌الملل دست یافت. بر اساس نتایجی که از این پژوهش به دست آمد، چنین به نظر می‌رسد که رابطه‌ای مستقیم و معنادار میان چگونگی تلقی بازیگران عرصه بین‌المللی از امنیت‌زا یا امنیت‌زدا بودن جنگ‌ها با نحوه عکس‌العمل آنها و نیز انتخاب آنها در نحوه همیاری وجود دارد. پس از ارائه و تبیین چارچوب نظری این الگو تلاش گردید تا از آن برای تبیین چگونگی آغاز جنگ هشت‌ساله ایران و عراق استفاده شده و سپس رابطه میان امنیت و جنگ در این مطالعه موردی تشریح گردد و با توجه به الگوی تحلیلی نوع جنگ در قالب مدل (f G') قرار گرفت. این رابطه، آن گونه که در

بخش پایانی این مقاله نشان داده شد، به خوبی از عهده توضیح چرایی و چگونگی شروع جنگ ایران و عراق و نیز تبیین و توجیه نحوه برخورد و تعامل بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی با آن برمی‌آید. با این حال این الگو برای بسط و تعمیم یافتن به بررسی‌های و آزمون‌های تاریخی بیشتری نیازمند است. پاسخ به سؤالاتی نظیر چگونگی تغییر محیط امنیتی بعد از وقوع جنگ، چگونگی تغییر مدل با تغییر شرایط جنگ، چگونگی تأثیرگذاری مدل بر امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی محتاج انجام مطالعات پژوهشی مکمل بیشتری می‌باشد.

منابع فارسی

۱. اردستانی، حسین (۱۳۸۸)، *جنگ عراق و ایران رویارویی استراتژی‌ها*، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
۲. افتخاری، علی اصغر (۱۳۸۰)، "منطق معادلات امنیت ملی"، *مطالعات راهبردی*، زمستان، ش ۴.
۳. برچر، مایکل و جانانتان ویلکنفلد، (۱۳۸۲)، *بحران، تعارض و بی‌ثباتی*، ترجمه علی صبحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. تلیس، اشلی (۱۳۸۳)، *سنجش قدرت ملی در عصر فراملی*، ترجمه ابرار معاصر، تهران: ابرار معاصر.
۵. درودیان، محمد (۱۳۸۲)، *آغاز تا پایان*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

۶. زمانی، سیدقاسم (۱۳۸۰)، *تأملی بر رعایت حقوق بی‌طرفی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران*، تهران: نشر دانش.
۷. عسگر خانی، ابو محمد (۱۳۸۳)، *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران: ابرار معاصر.
۸. ولایتی، علی اکبر (۱۳۷۶)، *تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. یانگ، جان (۱۳۸۴)، *جنگ سرد صلح سرد*، ترجمه عزت الله عزتی، تهران: نشر قومس.

منابع لاتین

10. Bain, William (2006), *The Empire of the Security and Safety of the People*, USA and Canada: Routledge.
11. Barash, David and Webel Charles P (2008), *Peace and Conflict Studies*, London: SAGE Publications.
12. Barnaby, Frank (1989), *The Invisible Bomb: The Nuclear Arms Race in the Middle East*, London: I. B. Tauris & Co.
13. Baylis, John , Smith, Steve and Owens Patricia (2001), *The Globalization of World Politics*, Oxford: Oxford University Press.
14. Bueno de Mesquita, Bruce, "Game Theory, Political Economy, and the evolving study of War and Peace", *The American Science Review*, Iss. 4, Vol. 100 (Menasha: Nov 2006).
15. Buzan, Barry and Hansen Lene (2007), *International Security*, Los Angeles:

27. Kolodziej, Edward A (2005), *Security and International Relations*, New York: Cambridge University Press.
28. Krause, Keith R (1999), *Culture & Security*, Great Britain: Frank Cass.
29. Litwak, Roberts and Wells Samuel F., (1988), *Superpower Competition and Security in the Third World*, USA: Wilson Center Book.
30. Marcuse, Herbert (1967), *The Critical Spirit*, USA: Beacon Press.
31. Neumann, Iver B and Waver Ole (1997), *The Future of International Relations*, London: Routledge.
32. Owen, Roger (1992), *State, Power & Politics in Making of the Modern Middle East*, London: Routledge.
33. Resolution 348, s /res / 348 (1974) Iran & Iraq, 5- 28 1974 adopted by the Security Council at its 1770 meeting on 28 May 1974.
34. Resolution 479 (1980) Adopted by the security council at its 2244th meeting on 28 September 1980.
35. Resolution 514 (1982) S / RES /514 (1982) 12 July 1982 adopted by the Security Council at its 2383rd meeting held on 12 July 1982.
36. Resolution 522(1982) S/ RES /522 (1982) adopted by the Security Council at its 2399th meeting held on 4 October 1982.
37. Resolution 540, S /RES / 540 (1983) 31october 1983. adopted by the Security
16. Cordesman, Anthony H (1988), *The Gulf and the West*, Colorado & London: West View Press.
17. Der Derian, James, *Critical Practices in International Theory*, First published, (USA & Canada: Routledge, 2009), P. 149.
18. Dougherty, James E. and Pfaltzgraff Robert L. (1990), *Contending Theories of International Relations*, New York: Harper.
19. Fawn, Rick & Jeremy Larkins, *International Society After the Cold War*, first published, (Great Britain: Macmillan, 1996), p.261.
20. Fawn, Rick and Larkins Jeremy (1996), *International Society After the Cold War*, London: Macmilan.
21. Gerner, Deborah J (2000), *Understanding the Contemporary Middle East*, New York: Lynne Publishers.
22. Grenville, J. A. S (1994), *A History of the World*, Cambridge: Harvard University Press.
23. Ismael, Tareq Y (1988), *International Relations of the Contemporary Middle East*, New York: Syrasuce University Press.
24. Jawd, Haifaa A (1997), *the Middle East in the New World Order*, London: Macmillan Press.
25. Kegley, Charles W (2007), *World Politics*, USA: Thomson Wadsworth.
26. Kegley, Charles W. and Raymond Gregory A. (2007), *The Global Future*, USA: Thomson.

47. Stern, Geoffrey (2000), *The Structure of International Society*, London and New York: Pinter.
48. Taylor, Charles Lewis (1983), *Why Governments Grow Measuring Public Sector Size*, USA: Sage.
49. Tripp, Charles (1984), *Regional Security in the Middle East*, London: Gower.
50. Vosquez, John A (1998), *The Power of Power Politics*, New York: Cambridge University Press.
51. Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Politics*, New York, Cambridge University Press.
52. Ziegler, David W (1990), *War, Peace and International Politics*, USA: Scott Foresman & Company.
- Council at its 2493rd meeting on 31 October 1983.
38. Resolution 552(1984), s / res / 552, 1 June 1984. adopted by the Security Council at its 2546th meeting on 1 June 1984.
39. Resolution 582 (1986) , S / RES / 582 (1986) 24 FEBRUARY 1986 adopted by the Security Council at its 2666th meeting on 24 February 1986.
40. Resolution 588(1986), s / res / 588 (1986) 8 October 1986 adopted by the Security Council at its 2713th meeting on 8 October 1986.
41. Resolution 598(1987), s / res / 598 (1987) 20 July 1987 adopted by the Security Council at its 2750th meeting on 20 July 1987.
42. Resolution 612 (1988), s / res / 612, 9 May 1988. adopted by the Security Council at its 2812th meeting on 9 May 1988.
43. Resolution 660(1990), s / res / 660 (1990), 18 August 1990 adopted by the Security Council at its 2937th meeting on 18 August 1990.
44. Rough, William A (2006), *American Encounters with Arabs*, USA: Praeger Security International.
45. Sick, Gary G (2002), *Security in the Persian Gulf*, New York: Palgrave.
46. Sondermann W, Mclellan F and Olson D (1979), *The Theory and Practice of International Relations*, USA: Prentice Hall.